

# جلسه‌ی هشتم

(روزنه‌ای به باطن دین)

# (آنچه گذشت)

در جلسات گذشته گفتیم:

---

(وحی) به عنوان یک (ترازوی بیرونی)

برای یاری و مدد

سه (ترازوی تشخیص درونی) به نام:

(فطرت، عقل و قلب) آمده است.



و در میان تمامی بیانات تفصیلی (وحی)  
یک (اصل و ریشه) وجود دارد.  
این (اصل و ریشه) همچون روح،  
در میان کالبد تمامی دستورات دینی جاری است.

---

نام این (اصل و ریشه)، (توحید) است.

بیانات قرآن کریم،  
از سه مرحله از **(توحید)** سخن می‌گویند.

---

این بیانات در مرحله‌ی اول بیان می‌کنند:

**(هستی همگان از اوست)**

**(و بقاء این هستی هم از اوست)**



(مالکیتِ حقیقی وجود)

(و قوا و افعال انسان)

فقط و به نحو انحصار از آن اوست.

---

در نتیجه تصرف در انسان از آن اوست؛

و هیچ امری در مالکیت انسان نیست؛

زیرا او (هیچ استقلالی ندارد).

مرحله‌ی دوم،  
آیات فراوانی هستند که اعلام می‌کنند:

---

حق تعالی به انسان (إِذْن) داده،

(مالک اصل وجود خویش)

(و صفات و افعال خود باشد)



و اگر (إذن) الهی نبود،

---

انسان و غیر انسان،  
یعنی سایر مخلوقات،  
مالک هیچیک از این  
(نسبتهای ظاهری) نبودند.



و به (اذن الله تعالى)  
موهبتی به نام (اختیار)  
به انسان عطا شده است.

انسان به **(اذن الله تعالى)**،  
مقدمات عمل را  
با **(اختیار)** خود انجام می‌دهد.

---

و **(مقدمات اختیاری)** آنچه را که،  
**(در اختیار انسان نیست)**  
در **(دسترس)** او قرار می‌دهد.

(رجوع انسان با تمامی دارائیهایش)

و هر چه که همراه اوست،  
به سوی الله تعالی

---

مرتبه‌ی سوم از (توحید) است.



مرتبه‌ی سوم از (توحید) که در آیاتی از قبیلِ

**(لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ)**

بیان می‌شود، اعلام می‌کند:

---

اشیاء به حال قبل از (إِذْنِ) باز خواهند گشت،  
و سلطنت فقط از آنِ الله تعالی خواهد بود.

(بازگشت) به حال قبل از (إذن) یعنی:

---

تمامی دارایی‌های عالم از  
(اصل وجود گرفته تا صفات و افعال)  
به صاحب اصلی (بازگشت) می‌کند.



کلید واژه‌ی این گفتگو،  
در کلمه‌ی **(بازگشت)** نهفته است.

---

با شنیدن کلمه‌ی **(بازگشت)**،  
اولین چیزی که به ذهن می‌رسد،  
**(بازگشت مکانی و زمانی)** است.



در نگاه (مکانی و زمانی)،  
به امور مربوط به (جهان بعد از مرگ)،

---

تمامی آیات و روایات،  
و گفتگوهای مربوط به این حقیقت،  
به شکل (مکانی و زمانی) تفسیر می‌شوند.

تمامی ساختار این نگاه،  
بر اساس **(زمان و مکان)** استوار است.

---

اما نگاه دیگری غیر از  
**(نگاه مکانی و زمانی)** هم وجود دارد؛

---

این نگاه **(نگاه مقامی)** است.



در (نگاه مقامی به جهان دیگر) اموری مانند:  
(مرگ، برزخ، صراط، میزان، آخرت)،  
(بهشت و جهنم و بازگشت)،

---

همگی یک (مقام) یا (جایگاه)،  
و تماماً (مقامات قابل دسترسی) هستند.



در **(نگاه مقامی)** انسان دائماً در حال سیر است؛

---

مرتبه‌ی اول سیر انسان **(دنیا)** است؛  
پایان این مقطع از سیر **(مرگ)** است؛

---

**(مرگ)** مرتبه‌ی **(پرده‌برداری از حقایق)** است.

در (نگاه مقامی)

در کلمه‌ی (بازگشت) معنای دیگری نهفته است.

---

(بازگشت)، یعنی (نشأت گرفتن و ظاهر شدن).

(بازگشت، ظهور مصدر) است.

(بازگشت)، یعنی:

---

(لِمَنْ الْمَلِكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ)



(بازگشت)، یک (مقام قابل دسترسی) است.  
(بازگشت)، مرتبه‌ای از سیر انسان است؛  
(بازگشت)، مرتبه‌ی (پرده‌برداری از حقایق) است.  
پرده‌برداری از این حقیقت که:

---

قوام وجود انسان به (الله تعالی) است؛  
و در تمامی حالات خویش چه ایجاد شدن و چه بقاء،  
به (الله تعالی) مربوط و بدون او غیر مستقل است.

# (ادامه‌ی سخن)



بازگشت به شرح آیه‌ی  
(لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ)

## (لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ)

گوینده‌ای سوال می‌کند (لِمَنِ الْمُلْكُ)، یعنی:  
(سلطنت امروز از آن کیست؟).

ترجمه‌ی ظاهری (اليوم)، (امروز) است.  
اما معنای دیگری که می‌شود برای آن در نظر گرفت،  
(آشکارگی) است.



(قیامت) نیز

از این جهت (یوم القیامة) نامیده شده،  
که حقیقت آن، (آشکارگی) است.

---

(در روزی که روز آشکارگی حقیقت است)

گوینده‌ای سوال می‌کند:

---

(لِمَنِ الْمُلْكُ / سلطنت از آن کیست؟)

**دقت کنید!**

(قیامت یک مقام است)

(مقام آشکارگی حقیقت)

حقیقتی که در پاسخ به سوال (لِمَنِ الْمُلْكُ)،  
آشکار می‌شود این است:

(لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ)

(سلطنت از آن الله واحد قهار است)



به عبارت (الْوَحِيدِ الْقَهَّارِ) توجه کنید!

---

(الْوَحِيدِ) یعنی (یک)،  
و (الْقَهَّارِ) یعنی (آنچه که قهر و غلبه دارد)،

---

(در روز آشکارگی) آشکار می‌شود:  
(سلطنت از آن الله واحد قهار است)،  
یعنی منشأ و مبدأ هستی که (الْوَحِيدِ الْقَهَّارِ) است.

(الْوَّاحِدِ الْقَهَّارِ) (یکی)، است که:  
(بر تمامی یک‌ها قهر و غلبه دارد)

---

سوال: معنای این جمله چیست؟  
(یکی که بر تمامی یک‌ها قهر و غلبه دارد)



پیام (توحید) این بود که:

---

(تمام دارایی ما) یعنی:

(اصل وجود ما و تمامی صفات و افعال ما)

به حق تعالی وابسته  
و مِلک حقیقی او است.

(یکی که بر تمامی یک‌ها قهر و غلبه دارد)،

کسی است که:

(تمام دارایی ما)، وابسته به اوست.

---

از جمله‌ی این دارایی (اصل وجود همگان) است؛

(اصل وجود همگان)

به حق تعالی وابسته و ملک حقیقی او است.



(اصل وجود همگان)، یا (همگان)،

به حق تعالی وابسته و ملک حقیقی اوست؛  
در نتیجه:

(او حقیقتِ همگان است)،

یا (خود همه، اوست)

چند لغت در جهان جمله به معنی یکی  
آب یکی گشت چون خابیه‌ها بشکنی

پیشتر آ پیشتر چند از این رهزنی  
چون تو منی من توام چند تویی و منی  
نور حقیم و زجاج با خود چندین لجاج  
از چه گریزد چنین روشنی از روشنی  
ما همه یک کاملیم از چه چنین احولیم  
خوار چرا بنگرد سوی فقیران غنی  
راست چرا بنگرد سوی چپ خویش خوار  
هر دو چو دست تواند چه یمنی چه دنی



ما همه یک گوهریم یک خرد و یک سریم  
لیک دوبین گشته‌ایم زین فلک منحنی  
روح یکی دان و تن گشته عدد صد هزار  
همچو که بادام‌ها در صفت روغنی  
چند لغت در جهان جمله به معنی یکی  
آب یکی گشت چون خابیه‌ها بشکنی  
جان بفرستد خبر جانب هر بانظر  
چون که به توحید تو دل ز سخن برکنی

پیام (لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ)،

نیز این است که:

---

(در روز آشکارگی) آشکار می شود:

(سلطنت از آنِ الله واحد قهار)،

و وابسته به (یکی) است که:

(بر تمامی یک‌ها قهر و غلبه دارد)



(یکی) که (بر تمامی یک‌ها قهر و غلبه دارد)

وقتی ظهور می‌کند؛ آشکار می‌شود که:

(او حقیقتِ همگان است)

یا (خود همه، اوست)

(یکی جز او در کار نیست)

او (الْوَّاحِدِ الْقَهَّارِ) است،

و (بر تمامی یک‌ها قهر و غلبه دارد)

(لِمَنْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ)، می گوید:

---

(تمام یکها محو می شوند)

سلطان حقیقی آشکار می شود:

(ذات و صفت و فعلی باقی نمی ماند)

آشکار می شود:

---

که یکی هست و هیچ نیست جز او  
وحده لا اله الا هو



دلِ هر ذره را که بشکافی  
آفتابیش در میان بینی  
از مضیق جهات درگذری  
وسعت ملک لامکان بینی  
آنچه نشنیده گوش آن شنوی  
وانچه نادیده چشم آن بینی  
تا به جایی رساندت که یکی  
از جهان و جهانیان بینی  
با یکی عشق ورز از دل و جان  
تا به عین الیقین عیان بینی  
که یکی هست و هیچ نیست جز او  
وحده لا اله الا هو

# (مالکیت مطلق حق تعالیٰ)



در بحث گذشته از بیان مرحوم علامه طباطبایی گفتیم:

---

قوام وجود انسان به **(الله تعالی)** است؛  
و در تمامی حالات خویش چه ایجاد شدن و چه بقاء،  
به **(الله تعالی)** مربوط و بدون او غیر مستقل است.

---

در نتیجه **(مالکیت حقیقی وجود و قوا و افعال انسان)**،  
فقط و به نحو انحصار از آن اوست.

حال به ادامه‌ی بیان مرحوم علامه توجه کنید!

فَهُنَاكَ مَلِكٌ حَقِيقِيٌّ هُوَ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ،  
لَا شَرِيكَ لَهُ فِيهِ، لَا الْإِنْسَانُ وَلَا غَيْرُهُ.

پس **(ملکی حقیقی)** وجود دارد،  
که فقط از آنِ الله تعالی است،  
و او در این **(ملک حقیقی)** هیچ شریکی ندارد؛  
نه انسان و نه غیر انسان.



این بیان مرحوم علامه  
ناظر به مرحله‌ی اول (توحید) است که:

---

(هستی همگان از اوست)  
(و بقاء این هستی هم از اوست)

وَ مِلْكُ ظَاهِرِيٍّ صُورِيٍّ كَمِلْكِ الْإِنْسَانِ نَفْسَهُ،  
وَ وَلَدَهُ وَ مَالَهُ وَ غَيْرَ ذَلِكَ.

---

و (ملکی ظاهری و صوری) وجود دارد،  
مانند مالکیت انسان نسبت به:  
خودش و فرزند و مالش و سایر امور.



این بیان مرحوم علامه  
ناظر به مرحله‌ی دوم (توحید) است که:

---

حق تعالی به انسان (إِذْن) داده،

(مالک اصل وجود خویش)

(و صفات و افعال خود باشد)

هُوَ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ حَقِيقَةً،  
و لِلْإِنْسَانِ بِتَمْلِيكِهِ تَعَالَى فِي الظَّاهِرِ مَجَازًا.

---

اما:

(مالکیت حقیقی) آن، فقط از آنِ الله تعالی است،  
و مالکیت انسان،  
به سبب مالکیت دادن الله تعالی به انسان،  
به شکل (ظاهری و مجازی) است.



این بیان مرحوم علامه  
ناظر به مرحله‌ی سوم (توحید) است:

---

تمامی دارایی‌های عالم از  
(اصل وجود گرفته تا صفات و افعال)  
به صاحب اصلی (بازگشت) می‌کند.

**(بازگشت)**، پرده‌برداری از این حقیقت است که:

---

قوام وجود انسان به **(الله تعالی)** است؛  
و در تمامی حالات خویش چه ایجاد شدن و چه بقاء،  
به **(الله تعالی)** مربوط و بدون او غیر مستقل است.

---

حال در بخش بعدی سخن مرحوم علامه  
به **(ثمرات این نگاه توحیدی)** توجه فرمایید!



فَإِذَا تَذَكَّرَ الْإِنْسَانُ حَقِيقَةَ مَلِكِهِ تَعَالَى،  
وَ نَسَبَتَهُ إِلَى نَفْسِهِ فَوَجَدَ نَفْسَهُ مَلِكًا طَلَقًا لِرَبِّهِ.

پس زمانی که انسان

**(حقیقت مالکیت حق تعالی)**

و رابطه‌ی مالکیت حق تعالی با خویشتن را به یاد  
داشته باشد،

خویش را **(ملک طلق پروردگارش)** می‌یابد.

وَ تَذَكَّرَ أَيْضاً أَنَّ الْمَلِكَ الظَّاهِرِيَّ فِيمَا بَيْنَ الْإِنْسَانِ،  
وَ مِنْ جُمْلَتِهَا مَلِكٌ نَفْسِهِ لِنَفْسِهِ وَ مَالِهِ وَ وَكَلِدِهِ،  
سَيَبْطُلُ فَيَعُودُ رَاجِعاً إِلَى رَبِّهِ؛

و همچنین زمانی که به یاد داشته باشد،

**(مالکیت ظاهری انسان)**

از جمله مالکیت او نسبت به خویش و مال و فرزندش،

به زودی باطل خواهد شد،

و به پروردگارش باز خواهد گشت؛



وَجَدَ أَنَّهُ بِالْآخِرَةِ لَا يَمْلِكُ شَيْئاً أَصْلاً،  
لَا حَقِيقَةً وَ لَا مَجَازاً.

---

در نهایت می‌یابد که او:

(مالک هیچ چیز نبود)

(نه حقیقتاً و نه مجازاً)

وَ إِذَا كَانَ كَذَلِكَ لَمْ يَكُنْ مَعْنَى لِلتَّأْتِرِ عَنِ  
الْمَصَائِبِ الْمَوْجِبَةِ لِلتَّأْتِرِ عِنْدَ إِصَابَتِهَا.

---

و زمانی که اینگونه شد،  
متأثر شدن و اثر پذیرفتن از مصیبت‌هایی که:  
هنگام اصابتشان موجب تأثر می‌شوند،  
معنایی ندارد.



فَإِنَّ التَّأَثَّرَ إِنَّمَا يَكُونُ مِنْ جِهَةِ فَقْدِ الْإِنْسَانِ شَيْئاً مِمَّا يَمْلِكُهُ،  
حَتَّى يَفْرَحَ بِوَجْدَانِهِ، وَ يَحْزَنَ بِفِقْدَانِهِ.

چرا که متأثر شدن و اثر پذیرفتن،

از این جهت رخ می‌دهد که:

**(انسان چیزی را که مالک آن است از دست بدهد)،**

تا با به دست آوردن شاد شود،

و با از دست دادن غمگین گردد.

وَأَمَّا إِذَا أَذْعَنَ وَاعْتَقَدَ:  
أَنَّهُ لَا يَمْلِكُ شَيْئًا لَمْ يَتَأَثَّرْ وَ لَمْ يَحْزُنْ.

اما اگر اذعان و اعتقاد داشته باشد:

**(مالک هیچ چیز نیست)،**

نه متأثر می‌شود و نه غمگین می‌گردد.



وَ كَيْفَ يَتَأَثَّرُ مَنْ يُؤْمِنُ بِأَنَّ اللَّهَ لَهُ الْمُلْكُ وَحْدَهُ،  
يَتَصَرَّفُ فِي مُلْكِهِ كَيْفَ يَشَاءُ؟

---

و چگونه متأثر می‌شود کسی که ایمان داشته باشد:

(سلطنت و مالکیت)

(فقط و به نحو انحصار از آنِ الله است)

و در ملک خویش، هرگونه بخواهد تصرف می‌کند.

سخنش این است که:

حق تعالی (مالک حقیقی ما) است.

(قوام و هستی ما) و در نتیجه،

(قوام و هستی تمامی صفات و افعال ما)،

(امنیت ما، اموال ما، فرزند و ثمره‌ی ما)

به حق تعالی وابسته است.



سخنش این است که:  
حق تعالی **(مالک مطلق)** است،  
و در این مالکیت **(قادر مطلق)** است.

---

در دایره‌ی قسمت ما نقطه‌ی تسلیمیم  
لطف آن چه تو اندیشی حکم آن چه تو فرمایی  
فکر خود و رای خود در عالم رندی نیست  
کفر است در این مذهب خودبینی و خودرایی

سخنش این است که:  
حق تعالی **(رَبِّ)** تمامی موجودات است،  
و **(رَبِّ)**، کسی است که:  
تمامی موجودات عالم را به سوی کمال سوق می‌دهد،  
و **(نقائص)** آن‌ها را برطرف می‌کند.

---

پس در هر **(دادن و گرفتن)**،  
در حال سوق دادن انسان به سوی کمال است.



سخنش این است که:

**(لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا)؛**

هرچه به ما اصابت می‌کند؛ یعنی:

**(هر اتفاقی که برای ما می‌افتد)؛**

**(و هر امری که بر ما واقع می‌شود)؛**

چیزی نیست جز آنچه **(الله تعالی)** برای ما نوشته،

یعنی **(مقدر کرده است).**

هرچه به ما اصابت می‌کند،  
چیزی نیست جز آنچه **(الله تعالی)** برای ما  
**(مقدر کرده است)**.

---

و او در این **(تقدیر و اصابت)**،  
**(از ناحیه‌ی هر سببی که اتفاق بیفتد)**،  
در حال تربیت انسان و سوق دادن او؛  
**(به سوی مسیر سعادت است)**.



در نگرش غیر توحیدی، ما:

به دنبال **سود** و فراری از **زیانیم**

به دنبال **سلامتی** و فراری از **بیماری**

به دنبال **شهرت** و فراری از **گمنامی**

به دنبال **ثروت** و فراری از **فقر**

به دنبال **شادی** و فراری از **غم**

به دنبال **عزت** و فراری از **ذلت**

به دنبال **زندگانی** و فراری از **مرگ**

اما در **(جایگاه توحید)**،  
هرچه به ما اصابت می‌کند،  
را **(تقدیر الله تعالی)** می‌دانیم و می‌دانیم:

---

و او در این **(تقدیر و اصابت)**،  
**(از ناحیه‌ی هر سببی که اتفاق بیفتد)**،  
در حال تربیت و سوق دادن ما،  
**(به سوی مسیر سعادت است)**.



در (جایگاه توحید)،

سود و زیان / سلامتی و بیماری  
شهرت و گمنامی / ثروت و فقر  
شادی و غم / عزت و ذلت  
و زندگانی و مرگ

---

(تقدیر الله تعالی)

و (سیر به سوی مسیر سعادت است).

آیا ما در جایگاهی قرار داریم که بگوییم:

هرچه به ما اصابت می‌کند،

**(هر اتفاقی که برای ما می‌افتد)**

**(و هر امری که بر ما واقع می‌شود)؛**

**(از ناحیه‌ی هر سببی که اتفاق بیفتد)،**

چیزی نیست جز آنچه **(الله تعالی)** برای ما نوشته؛  
و او در این اصابتها، در حال تربیت و سوق دادن ما،  
**(به سوی مسیر سعادت است).**



آیا زمانی که این آیه را می‌خوانیم

**(إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ)**

می‌توانیم صادقانه بیایم و بگوییم:

---

به حلاوت بخورم زهر که شاهد ساقیست  
به ارادت ببرم درد که درمان هم از اوست  
زخم خونینم اگر به نشود به باشد  
خنک آن زخم که هر لحظه مرا مرهم از اوست

پاسخ این سوالات را  
به عهده‌ی شما می‌گذاریم.

---

و سخن را با کلامی از شیخ اجل سعدی  
رحمه الله به پایان می‌بریم.



به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست  
عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست  
**به غنیمت شمر ای دوست دم عیسی صبح**  
**تا دل مرده مگر زنده کنی کاین دم از اوست**  
نه فلک راست مسلم نه ملک را حاصل  
آنچه در سر سویدای بنی آدم از اوست  
**به حلاوت بخورم زهر که شاهد ساقیست**  
**به ارادت ببرم درد که درمان هم از اوست**